میراث رضاخان برای عشایر

■ محسن تاجیک ■

تاریخ را فاتحان نمی‌نویسند، بلکه سعی می‌کنند آن را به گونه دلخواه خود تحریف کنند اما این مساله باعث نمی‌شود حقیقت از سمع و نظر آیندگان پنهان بماند. شاید وقتی سخن از خفقان دوران پهلوی به میان می‌آید، اذهان صرفا به اسم ساواک و زندان‌های مخوف و شکنجه‌های آن دوران می‌رود اما کمتر کسی از حمله فانتوم‌های آمریکایی به روستاهای عشایر جنوب آگاه است یا برای کمتر کسی این سوال پیش می‌آید که تخته قاپو کردن عشایر جنوب چه بلایی بر سر این مردمان مظلوم آورد! گذر ساده از کنار واژه‌ها راحت است اما خواندن تاریخ این مردمان مظلوم بسیار سخت.

حکومت پهلوی از ابتدای روی کار آمدن رضاخان، به‌رغم همراهی‌ای که عشایر جنوب با او در سرکوب مخالفانی چون شیخ خزعل داشتند، از ابتدا بنا بر سرکوب آنان گذاشت. وجود منابع نفتی در محدوده ییلاق و قشلاق این عشایر، سیاست استعمار پیر انگلیس را به این نتیجه رساند تا از طریق حکومت دست‌نشانده رضاخان به تضعیف عشایر جنوب بپردازد، همچنین قدرتنمایی این ایلات در مشروطه باعث شد حکومت مرکزی بیش از پیش به چشم یک تهدید به این ایلات نگاه کند. تحقیر عشایر از طریق فرمانداران نظامی و پاسگاه‌های ژاندارمری و خوانین وابسته به حدی پیش رفت که «محمد بهمن بیگی» در کتاب «عرف و عادات در عشایر فارس» که در اوایل حکومت پهلوی دوم منتشر شده است، می‌نویسد: «دولت با برگزیدن مامورین رشوه‌خوار و مردم‌آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات، چیزی نگذشت که انزجار افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب نمود.» نتایج این قبیل ظلم و ستم‌ها منجر به قیام عشایر جنوب در مقاطع مختلف تاریخی شد.

از آن سو حکومت پهلوی که سیاست اصلی‌اش بر ۳ پایه خلع سلاح، تخته قاپو کردن و تغییر فرهنگ عشایری بود، بشدت به سرکوب این ایلات می‌پرداخت. نمونه‌های بارز آن را می‌توان در اعدام سران عشایر و جنگ‌های متعدد هم در دوره پهلوی اول و هم پهلوی دوم یافت. کوچ، اسلحه و باورهای فرهنگی، پایه‌های زندگی اجتماعی عشایر را در زمینه‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی تشکیل می‌داد و طبیعی است هر عاملی که ارکان فوق را تهدید می‌کرد، بنیان زندگی عشایر را به مخاطره می‌انداخت و موجب واکنش آنان می‌شد. هر چه شدت برخورد حکومت سخت‌تر، دفاع عشایر قوی‌تر و مستحکم‌تر؛ تا جایی که بارها ارتش شاهنشاهی در برابر دفاع جانانه عشایر مغلوب شد. حماسه‌هایی مانند جنگ تنگ تامرادی و تنگ گجستان از این قبیل است. هر چند بعضی مورخان و جامعه‌شناسان این سیاست پهلوی را با هدف بلندمدت تبدیل امپراتوری کثیرالمله به دولتی یکپارچه با مردمان واحد، ملت واحد، زبان واحد، فرهنگ واحد و اقتدار سیاسی واحد می‌دانند و به تعریف و تمجید از طرح اصلی می‌پردازند و نحوه اجرای آن را که توسط ارتش شاهنشاهی بوده است سخت، وحشیانه و خشن می‌دانند اما بررسی‌های اسناد و وضعیت عشایر در آن سال‌ها بویژه بعد از تخته قاپو کردن، نشان می‌دهد حکومت هیچ برنامه‌ای برای این موضوع نداشته است و هدفش صرفا تضعیف و نابودی عشایر جنوب جهت تسهیل کار اکتشاف نفت و همچنین برطرف کردن یک تهدید قدرتمند برای حکومت مرکزی است. برخوردهایی که در طول تاریخ جهان گاه نمونه مشابه آن را در برخورد اروپاییان با سرخپوستان آمریکا می‌توان یافت. شاید در آن مقطع برده‌داری در ایران به وجود نیامده باشد اما برخورد افسران و ماموران نظامی گماشته شده با عشایر مانند برده بود، به حدی که به هر بهانه کوچکی اموال عشایر را غارت و برای ایجاد رعب و وحشت بسیاری از عشایر را اعدام می‌کردند. رضاخان بر این اعتقاد بود که قبایل، وحشیانی ناهنجار، سرکش، غیر مولد و بی‌سواد هستند که در وضع طبیعی بدوی باقی مانده‌اند و در برخورد با قبایل از خود ایلات برای مقابله با یکدیگر نهایت استفاده را برد. در ابتدا که در برخورد با عشایر قشقایی، بلوچ، اعراب و لرها نیازمند بختیاری‌ها بود، مقامات دولتی و ایلخانی به ایشان اعطا کرد و همزمان آتش اختلاف میان ایلات بختیاری را نیز روشن کرد. پس از سرکوب ایلات دیگر نوبت خود بختیاری‌ها بود تا مورد غضب میرغضب قرار گیرند. ایجاد اختلاف بین دو ایلخانی هفت‌لنگ و چهارلنگ و قرار دادن بار مالیاتی ایل بختیاری بر دوش هفت‌لنگ باعث شورش هفت‌لنگ شد و پس از سرکوب و خلع سلاح هفت‌لنگ به همراه چهارلنگ و مصادره سهام نفتی و زمین‌های آنان و همچنین زندانی کردن خوانین آنها، چهارلنگ را به زیر تیغ تیز سرکوب کشاندند.

> **«محمد بهمن بیگی» در کتاب «عرف و عادات در عشایر فارس» که در اوایل حکومت پهلوی دوم منتشر شده است، می‌نویسد: «دولت با برگزیدن ماموریـن رشوه‌خوار و مردم‌آزار و ایجاد حکومت ستمگر نظامی در میان ایلات، چیزی نگذشت که انزجار افراد ساده و بدوی ایل را نسبت به خود جلب نمود..»**

سیاست‌های رضاخان در برخورد با عشایر به گونه‌ای بود که بسیاری از ایشان به دلیل عوارض یکجانشینی تلف شدند. حکومت بدون برنامه عشایر را در مناطقی که مراتع مناسب برای احشام و دام‌های آنها نداشت اسکان می‌داد و از آنجا که بسیاری از عشایر عادت به زندگی یکجانشینی در دهکده نداشتند، به علت انباشت فاضلاب و آلوده بودن آب مناطق دچار بیماری‌های متعدد مانند حصبه و اسهال خونی شدند. از سویی بعضی از عشایر را در مناطقی باتلاقی و شالیزارهای برنج خلیج‌فارس ساکن کرد که قربانی بیماری مالاریا شدند. هر چند اوضاع آنهایی که در مناطق سردسیر مستقر شده بودند به علت وجود آب و هوای سالم‌تر بهتر بود اما آنها هم با مشکلاتی نظیر گرم کردن خانه‌ها در مناطق برفگیر و ذخیره مواد غذایی و بیماری‌های عفونی مانند ذات‌الریه، دیفتری، سل و سایر بیماری‌های ریه و حلق دست و پنجه نرم می‌کردند. در مجموع شواهد و قرائن نشان می‌دهد سیاست‌های حکومت پهلوی از ابتدا در قبال عشایر جنوب کشور، تضعیف، تحقیر و تا حد امکان نابودی آنها بوده است.

سرکوبگران نشان افتخار گرفتند

جنایتی به وسعت تاریخ

سرلشکر آریانا فروردین ماه ۴۲ برای سرکوب قیام عشایر بویراحمد وارد این منطقه می‌شود. طرح عملیاتی پشتیبانی هوایی او برای بمباران عشایر در کتاب «ارتشبد بهرام آریانا، به روایت اسناد ساواک» چنین آمده است: «۱۲ فروند هواپیما به صورت بندی دو فروندی به فاصله زمانی ۱۰ دقیقه طوری از فرودگاه وحدتی [دزفول] پرواز خواهند نمود که نخستین دسته رأس ساعت ۴:۴۵ و آخرین دسته رأس ساعت ۵:۳۵ هدف‌های مشخص شده در کالک را بمباران نمایند... هر دسته باید مدت ۹ دقیقه به اضافه منهای ۳۰ ثانیه در روی هدف باشد... در روزهای [بعد،] از طلوع آفتاب تا غروب روی منطقه پروازهای ایذایی و شناسایی رأس ساعات زوج انجام و در صورتی که هدفی مورد نظر قرار گرفت کوبیده خواهد شد. در این روزها کلیه هواپیماها مسلح به راکت و فشنگ بوده و ساعت بلند شدن نخستین دسته از شیراز ۶:۰۰ صبح [و] دومین دسته از وحدتی ۸:۰۰ [صبح] و بدین ترتیب تا ساعت ۱۸ عمل خواهد شد. هواپیماهایی که از وحدتی پرواز می‌نمایند باید در شیراز بنزین‌گیری و مسلح بشوند تا در مراجعت یکی از مأموریت‌ها را انجام دهند...». با این تقسیم‌بندی، هواپیماهای رژیم روزانه چندین بار مناطق مسکونی عشایر را بمباران می‌کردند. اردیبهشت ماه ۴۲، آریانا پس از این جنایت، نتایج حاصل از بمباران هوایی خود را به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران شاهنشاهی اینگونه توصیف می‌کند: «۱-اشرار را از محل استراحت شبانه محروم می‌سازد. ۲- آذوقه و تدارک آنها که اغلب در خانه یا چادرهای‌شان ذخیره است نابود ساخته و از این حیث در مضیقه هستند. ۳- احشام و دواب که بزرگ‌ترین سرمایه آنها می‌باشد از بین می‌رود و در تخریب و تضعیف روحیه آنان بسیار موثر است. ۴- اشرار ناچارند زن و فرزندان خود را جدا ساخته و در کوه‌ها و غارها مخفی نمایند... از بمباران‌های انجام شده تاکنون نتایج بسیار خوبی گرفته شده و بسیاری از خانه‌ها، دواب و احشام اشرار و به طور قطع تعدادی زیادی از تفنگچیان آنها از بین رفته‌اند...». کاملا معلوم است هدف اصلی بمباران‌ها، نابودی کامل زندگی و هستی عشایر و خود ایشان بوده است. آنچه از گزارش آریانا به نقل از لشکر ۹ خوزستان به دست می‌آید، این بمباران‌ها به طور روزانه و در چندین نوبت انجام می‌شده و این مهم از اعلامیه سرتیپ «بنی‌اعتماد» به کدخدایان و ریش‌سفیدان کاملا مشهود است و بر خلاف آنچه در گزارش‌ها ذکر می‌کند، بیشتر مقتولان کودکان، پیران و زنان عشایر هستند. بنا به گفته سرهنگ «غلامرضا مصور رحمانی» از نظامیان عصر پهلوی و افسران رژیم، عمل آریانا در بمباران کردن بویراحمدی‌ها، عملی در نهایت ناجوانمردی نسبت به زن و بچه یک طایفه اصیل ایرانی است. در پایان عملیات نظامی جنوب- به فرمان شاه- تعداد ۲۲ نفر «از خلبانان و کارکنان فنی نیروی هوایی» که «علیه یاغیان و اشرار فارس ابراز لیاقت کرده بودند» مدال و نشان افتخار گرفتند.

وقتی محمدرضا پهلوی مردم ایران را با فانتوم بمباران کرد!

یتیم‌خانه ایران

از قیام عشایر جنوب چه می‌دانید؟

گروه یادآور: مرور و گشت و گذار در لابه‌لای صفحات تاریخ حکومت‌های دیکتاتوری، یک نقطه همرسی دارد و آن هم مواجهه با اعتراضات مردمی است و معمولاً چنین اعمالی در سطوح مختلف اتفاق می‌افتد. مثلاً حکومتی دیکتاتوری، آزادی‌های سیاسی را از شهروندان خود سلب کند، پله‌ای بالاتر شاید زندان و شکنجه باشد یا در سطحی جمعی‌تر، تظاهرات‌های مردمی آنها را با تیراندازی جواب دهد. اما شاید بتوان گفت بالاترین سطح جنایتی که یک حکومت علیه مردم خود می‌تواند انجام دهد، حمله هوایی و بمباران آنها در نبردی نابرابر است. مردمانی که در ایده‌آل‌ترین حالت خود، ساده‌ترین سلاح‌ها را در دست دارند، در مقابل تجهیزات فوق نظامی حکومت‌شان سرنوشتی جز مرگ ندارند. به عنوان مثال می‌توان صدام را نمونه‌ای از این دیکتاتورها دانست که در ماه‌های پایانی جنگ ۸ ساله‌اش با ایران، دست به جنایتی بزرگ زد و شهر حلبچه و مردم کشورش را مورد حمله شیمیایی قرار داد و هزاران نفر از مردم عادی، شامل زنان و کودکان را قتل‌عام کرد. اما اگر نگاهی به تاریخ کشور خودمان هم داشته باشیم، چنین نمونه‌هایی را می‌توان یافت. یکی از جنایت‌های وحشیانه عصر پهلوی که کمتر به ابعاد مختلف آن پرداخته شده و به‌نوعی در تاریخ این سرزمین گم شده است، ماجرای قیام عشایر جنوب و کهگیلویه و بویراحمد در ۲ مقطع زمانی سال‌های ۱۳۰۹ و ۱۳۴۲ هجری شمسی است. قیام‌هایی که در نهایت با بمباران هوایی ایلات و عشایر آن منطقه توسط ارتش شاهنشاهی در سال ۴۲ سرکوب شد و در نتیجه آن تعداد زیادی از مردم عشایر آن نقطه کشته شدند و احشام آنان که در واقع تمام سرمایه زندگی‌شان به حساب می‌آمد، از بین رفتند.

در اواخر دوره قاجار که رضاخان در مقام نخست‌وزیر بود، عشایر بویراحمد با وی رابطه حسنه‌ای داشتند به طوری که در واپسین روزهای حکومت قاجار که شیخ خزعل به دنبال تجزیه خوزستان و استقلال آن بود، عشایر بویراحمدی برای حفظ حاکمیت متمرکز ایران همکاری‌های خوبی با دولت رضاخان انجام دادند اما پس از انقراض قاجار و استقرار و تثبیت سلطنت پهلوی، کم‌کم رضاخان رویه اقتدار و نفوذ کامل در جریان عشایری را دنبال می‌کرد و با اتخاذ سیاست‌های غلط در حوزه مردم کوچ‌نشین، آنها را علیه خود شوراند و باعث شد تقابلی بین آنان پدید آید. البته شاید نقطه آغاز همه این دعواها و جنگ‌ها را بتوان اکتشاف نفت در منطقه گچساران که منطقه قشلاق عشایر بویراحمدی بود و شرکت‌های انگلیسی در آنجا مشغول بهره‌برداری و غارت این سرمایه کشور بودند، دانست. در هر حال نارضایتی مردمی و توده‌های کوچ‌نشین، باعث بروز جنگی بین جنگجویان ایل بویراحمد و نظامیان پهلوی در سال ۱۳۰۷ شد. جنگی که آن را «دورگ مدین» نامیده‌اند و به مدت ۲ سال طول کشید و در نهایت جنگجویان عشایر بویراحمد باعث عقب‌نشینی نیروهای دولتی و نظامیان پهلوی شدند. (برگرفته از کتاب «قیام عشایر جنوب»، کشواد سیاهپور)

آنچه در اسناد بویژه نامه‌نگاری‌های بین «تیمورتاش» وزیر دربار پهلوی و کمپانی نفت انگلستان آمده است، نارضایتی دولت انگلیس از سران و عشایر بویراحمد بزرگ‌ترین دستاویز برای رضاشاه برای قلع و قمع مردم آنجا و انتقام جنگ «دورگ مدین» بود. (برگرفته از کتاب «حکومت پهلوی و عشایر»، کیانوش کیانی هفت‌لنگ) در همین راستا در تیرماه ۱۳۰۹، لشکری از نظامیان پهلوی به فرماندهی سرلشکر شیبانی به منطقه اعزام شدند و جنگی سخت بین آنان و مبارزان بویراحمدی به فرماندهی «لهراسب» در منطقه «تنگ تامرادی» درافتاد؛ جنگی که تلفات زیادی را از ۲ طرف گرفت و بویراحمدی‌ها را در آستانه شکست قرار داد و حتی درخواست امان‌نامه‌ای از سوی آنان داده شد که مورد موافقت ارتش پهلوی قرار نگرفت اما استفاده لهراسب و نیروهایش از موانع طبیعی، مناطق کوهستانی و صعب‌العبور تنگه تامرادی، نظامیان را در موضع ضعف قرار داد و موجب عقب‌نشینی و انزوای آنان شد و در نهایت رضاشاه از تهران دستور عقب‌نشینی قوای خود را صادر کرد و مصالحه‌ای بین عشایر و حکومت برقرار شد. دستور عقب‌نشینی و خاتمه جنگ را به نوعی می‌توان شکستی برای ارتش پهلوی در مقابل عشایر دانست که حتی موجب عزل سرلشکر شیبانی از مقام خود شد و پس از آن قدرت عشایر فزونی یافت.

اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ شمسی، اصلاحات ارضی که یکی از اصول شش‌گانه حکومت برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ایران بود، توسط رژیم پهلوی در دستور کار قرار گرفت. اصلاحاتی که دیکته شده کارشناسان کاخ سفید و سازمان سیا برای جلوگیری از سلطه شوروی و کمونیست‌ها در کشورهای جهان سوم یا توسعه‌نیافته و تسلط خویش بر این کشورها به حساب می‌آمد. تصویب و اجرای چنین قانونی موجب تظاهرات و اعتراضات فراوانی از ناحیه امام خمینی(ره) و مردم در کشور شد. در همین اثنا مهندس «ملک عابدی» مسؤول اصلاحات ارضی فیروزآباد فارس در حادثه‌ای توسط عده‌ای راهزن و به صورت کاملا اتفاقی در آبان ماه ۴۱ به قتل رسید و همین موضوع کافی بود تا حکومت که همچنان زخم عشایر در جنگ تنگ تامرادی بر پیکره‌اش به جا مانده، بهانه لازم را برای هجوم به عشایر مناطق فارس و جنوب کشور به دست آورد. «ارسنجانی» وزیر کشاورزی وقت، در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «به افتضاح چادرنشینی در فارس خاتمه می‌دهیم». شاه هم در پی کشته شدن ملک عابدی عزای عمومی اعلام کرد و تمام روزنامه‌های وقت کشور، حجم تبلیغات سنگینی را به راه انداختند و تحریک مالکان اراضی کشاورزی را دلیل اصلی قتل ملک عابدی جلوه می‌دادند. همه این مسائل باعث شد که در دی‌ماه ۴۱، شاه در سخنرانی خود در شیراز دستور خلع سلاح عشایر را صادر کند. حساسیت سلاح برای عشایر که در زندگی کوچ‌نشینی و در کوه و دشت به سر می‌برند، بسیار بالا بود و همین مساله باعث از سرگیری جنگی دوباره و البته با پیشینه تاریخی میان حکومت پهلوی با عشایر جنوب کشور شد. شاه، «سپهبد بهرام آریانا» را برای خواباندن قیام عشایر به منطقه اعزام کرد و او در بین عشایر استان فارس، توانست قیام و مبارزه ایلات و طوایف مختلف منطقه را به شیوه‌های گوناگون سرکوب کند اما خونین‌ترین جنگ را که با مقاومت جانانه جنگجویانش همراه بود، ایل بویراحمد و خاصه طایفه «جلیل» به فرماندهی «ملاغلامحسین سیاهپور» رقم زدند. (برگرفته از کتاب «قیام عشایر جنوب»، کشواد سیاهپور)

در نهایت فروردین ماه ۴۲ و در منطقه‌ای به نام «بهمنی»، جنگی که معروف به «گجستان» است، میان نیروهای ملاغلامحسین و سپهبد آریانا آغاز شد. بویراحمدی‌ها مانند جنگ قبلی در تنگ تامرادی توانستند با در پیش گرفتن جنگ چریکی در نواحی کوهستانی، نیروهای ارتش را زمینگیر کنند به طوری که دستور عقب‌نشینی از ستاد فرماندهی صادر شد. در حالی که صحبت از حمله مجدد به جنگجویان بویراحمدی در میان نظامیان مطرح بود اما آریانا نامه‌ای به شاه می‌نویسد و ناتوانی خود در ادامه جنگ چریکی را چنین عنوان می‌کند: «آنگونه که در عملیات جنوب مشاهده گردید واحدهای ارتش شاهنشاهی از نظر آموزش، سلاح، ساز و برگ، آمادگی عمل علیه قوای نامنظم را ندارند».

دست آخر نیروهای نظامی پهلوی سیاست سرکوب خود را پس از ناتوانی در نبرد زمینی تغییر داده و حمله هوایی و بمباران عشایر و پاکسازی منطقه را پیشنهاد می‌کنند. پیشنهادی که مورد موافقت قرار می‌گیرد و ارتش شاهنشاهی در نبردی نابرابر و با بی‌رحمی تمام، طی روزهای متوالی و هر روز در چند نوبت مستمرا جنگجویان، دام و احشام، چادرهای محل زندگی عشایر و چادرهای کلاس درس آنها را با فانتوم‌های آمریکایی مورد حمله هوایی قرار می‌دهد و تمام سرمایه زندگی عشایر را از بین می‌برد. جنایتی که در طول تاریخ کمتر به آن پرداخته شده و یکی از صفحات بی‌شمار سیاه کارنامه سلطنت پهلوی به حساب می‌آید. در پی چنین جنایتی، ملاغلامحسین در ازای گرفتن امان‌نامه از سوی شاه حاضر به مصالحه می‌شود و خود را تسلیم نیروهای ارتش می‌کند اما شاه به قولش وفا نمی‌کند و ملاغلامحسین توسط رژیم اعدام و چنین ناجوانمردانه قیام عشایر سرکوب می‌شود.

گفتاری از نادر طالب‌زاده

شاه به پدرم قول شرف داد ولی به آن عمل نکرد

سرتیپ منصور طالب‌زاده اردوبادی

سرلشکر «منصور طالب‌زاده اردوبادی» از فرماندهان ارتش شاهنشاهی ایران در دوره پهلوی بود. او در زمان سلطنت رضاخان، در دانشکده افسری با محمدرضا پهلوی همدوره بود و پس از رسیدن محمدرضا به مقام سلطنت، یکی از آجودان‌های مخصوص وی به شمار می‌رفت به گونه‌ای که می‌توانست بدون هماهنگی وارد دفتر شاه شود. سرلشکر طالب‌زاده در ماجرای قیام عشایر بویراحمد در ابتدای سال ۴۲، نقشی محوری در پایان یافتن غائله داشت اما بعد از واقعه، شخص شاه به وی خیانت می‌کند. متن زیر بخشی از گفت‌وگو و خاطرات فرزند او، نادر طالب‌زاده، یکی از شخصیت‌های برجسته رسانه‌ای کشور که در زمان قیام عشایر جنوب کودکی ۱۰ ساله بوده، با حسین دهباشی در مجموعه «خشت خام» است.

«ملاغلامحسین سیاهپور، رهبر قیام عشایر بویراحمد در سال ۴۲ علیه شاه بود. او مجوز جهادش را از آیت‌الله دستغیب که با واسطه با امام خمینی (ره) رابطه داشت، گرفته بود و به همراه مردمانی غیور و وطن‌پرست که عموما از اهالی یاسوج محسوب می‌شدند، مبارزه را آغاز کرد. از قدیم، وصف ویژگی‌های شخصیتی سیاهپور در خانه ما بود و پدرم او را نماد یک فرد با شرافت، دارای وجهه و بهترین مردم زمان خود معرفی می‌کرد.

ملاغلامحسین از منظر حکومت پهلوی فردی یاغی به حساب می‌آمد و شاه، ارتشبد آریانا را برای سرکوب قیامش به منطقه جنوب فرستاده بود و جنگی سخت بین نیروهای آریانا و ملاغلامحسین به وجود آمد. جنگجویان عشایری تلفات زیادی را از نیروهای پهلوی گرفتند و آریانا از پس سیاهپور و نیروهایش برنمی‌آمد و نهایتا دست به بمباران هوایی زدند و با فانتوم منطقه و عشایر را بمباران هوایی کردند.

زمانی که شاه از سرکوب عشایر مستاصل می‌شود، پدرم (سرلشکر طالب‌زاده) را که رابطه خوب و حسنه‌ای از قبل با مردم آن منطقه داشت به عنوان مامور ویژه برای پایان دادن به غائله به آن نقطه اعزام می‌کند. او وقتی وارد منطقه می‌شود، ابتدا با ملاغلامحسین گفت‌وگو می‌کند و دلیل می‌آورد که ادامه این جنگ به نفع خود ایلات و عشایر نیست و پیشنهاد مصالحه را می‌دهد و قول می‌دهد امان‌نامه‌ای را برای او و نیروهایش از طرف شخص محمدرضا پهلوی بگیرد که این پیشنهاد را ملاغلامحسین به واسطه اعتماد و سابقه آشنایی قدیمی که با پدرم دارد، قبول می‌کند. سرلشکر طالب‌زاده هم در نخستین تماس، امان‌نامه و دست خطی را از شاه می‌گیرد و محمدرضا پهلوی قول شرف می‌دهد در قبال تسلیم سیاهپور و گذراندن مدت کوتاهی در حد ۳-۲ سال در زندان، او را سالم و زنده نزد ایل خود برگرداند. حتی پدرم برای حل و فصل این موضوع در مقابل اعضای چند هزار نفری ایل بویراحمد، جان من و برادرم را قسم می‌خورد و عنوان می‌کند در صورت برنگشتن سالم ملاغلامحسین، درجه‌های لباس نظامی‌اش را بکند.

در نهایت پدرم، ملاغلامحسین و ۲ نفر از همراهانش را با ماشین شخصی خود به منزل ما در شیراز می‌آورد و آنها ۲ شب میهمان ما بودند، در حالی که ملاغلامحسین در آن زمان دشمن اول شاه در کشور محسوب می‌شد. در همان یکی- دو روز، او نگرانی‌هایی را درباره پایبندی شاه به امان‌نامه ابراز می‌کرد که پدرم همیشه می‌گفت اعلیحضرت بارها تاکید کرده به قولش عمل می‌کند و امان‌نامه به قوت خود باقی است.

بعدها مشخص شد از همان روزهایی که سیاهپور در منزل ما حضور داشت، سندسازی‌هایی علیه او و پدرم در ساواک شکل گرفته بود و پس از آنکه ملاغلامحسین با اسکورت مخصوصی به تهران منتقل شد، یکی- دو ماهی را در زندان گذراند و در نهایت رژیم شاه او را به شیراز آورد و در مقابل مردم، اعدامش کرد. در همین حین و پس تحویل سیاهپور به نیروهای شاهنشاهی در تهران نیز به پدرم ابلاغ شد که باید برای حضور در دادگاه به تهران برود و پس از چند نوبت برگزاری دادگاه نظامی، او را نیز عزل و خانه‌نشین کردند و پس از آن حادثه، پدرم به نوعی در حصر خانگی بود و اجازه تردد به شهرهای دیگر را نداشت. در واقع شاه اینگونه هم زیر امان‌نامه‌ای که با دست خط خود نوشته بود، زد و هم به یکی از افسران باسابقه خود یعنی پدرم، خیانت کرد. حتی به یاد دارم که پدرم تا سال‌های بعد از انقلاب، هر زمان که نام ملاغلامحسین سیاهپور به میان می‌آمد، اشک در چشمان جمع می‌شد و احساس عذاب وجدان می‌کرد، چرا که در مقابل چشمان چندین هزار نفر از عشایر که قرآن بر سر گرفته بودند، قول شرف برای حفظ جان او داده بود ولی شاه به مثابه آب خوردنی قول خود را زیر پا گذاشت».

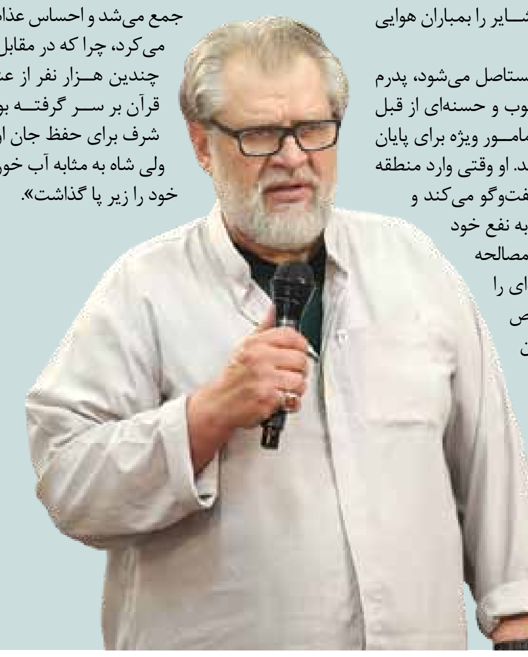

فرمان حمله به عشایر از بریتانیا صادر شد

پس از کشف مناطق نفتی در حوزه گچساران در سال ۱۳۰۶ و حضور کمپانی نفتی انگلیس برای غارت این سرمایه ملی، تامین امنیت منطقه ممسنی و خطوط لوله نفت و از سویی حضور عشایر مسلح بویراحمدی در آن منطقه، برای دولت بریتانیا به یک معضل مهم تبدیل شد که این مشکل را از طریق حکومت رضاخان که دست‌نشانده‌شان در کودتای اسفند ۱۲۹۹ بود حل و فصل کردند. آنها همزمان دو سیاست تفرقه میان ایلات و طوایف عشایری و همچنین تنبیه و مجازات آنها را در پیش گرفتند. «مستر جکس» مدیر کمپانی نفت انگلیس- ایران، اخلالگری عشایر برای نیروهای شرکت خود را در نامه‌ای به «تیمور تاش» وزیر دربار رضاشاه چنین می‌نویسد: «حضرت اشرف! الآن تلگرافی از آبادان به تاریخ دیروز رسیده و مشعر است که عملیات ما در ناحیه گچ پوکاک در نزدیکی گچ کروقلی که در شمال غربی بوشهر واقع است از طرف عده‌ای که بالغ بر یکصد و پنجاه نفر بویراحمدی بودند، مورد حمله واقع شده و در نتیجه آنجا را غارت کرده و صدماتی به مؤسسات ما وارد آورده‌اند... هرگونه وقایع دیگری که رخ داده و اطلاعی برسد البته به عرض حضرت اشرف خواهد رسانید».

تیمورتاش در جواب، خیال او را از سرکوبی عشایر آسوده می‌کند: «مستر جکس عزیزم! در جواب مراسله ۵ تیر جاری تحت نمره س۶ب، زحمت می‌دهم که خبر شرارت عده‌ای از بویراحمدی در حدود گچ پوکاک قبل از وصول مراسله شریفه رسیده بود. این اشرار برای جلب توجه به خود مبادرت به این عمل کرده و خواستند قوای خود را مهم جلوه بدهند که شاید در شرایط خلع سلاح آنها تسهیلاتی حاصل شود. در هر حال اوامر مقتضیه در سرکوبی آنها صادر شده است».

در همین حال «سر جرج بارکلی» سفیر وقت انگلستان، پیشنهادش را برای سرکوبی و حذف عشایر بویراحمد در نامه‌ای به «سر ادوارد گری» وزیر خارجه خود اینگونه می‌گوید: «... این طایفه بویراحمدی به واسطه بهره و نتیجه‌ای که از اعمال خود برده و مخصوصا از اثر حمله‌ای که جدیدا به مسیو پاسک کرده‌اند، جسارت و نفوذ کلی حاصل کرده‌اند و عقیده مستر بیل [کنسول انگلیس در شیراز] آن است که تنبیه آنها جدا لزوم پیدا کرده و اینطور اظهار عقیده می‌کند که فقط قوای بتوانند چنین خدمتی را به عهده گیرند؛ اردویی خواهد متشکل از سوار قشقایی و بختیاری متفقا...». همچنین گزارش کفیل سرکنسولگری بریتانیا در اصفهان پس از واقعه تنگ تامرادی در سال ۱۳۰۹ موید نقش دولت بریتانیا در سرکوب عشایری است. چنان که وی در نامه‌ای می‌نویسد: «توزیع ۱۰۰۰ قبضه تفنگ دولتی در میان بختیاری‌ها عامل مهمی در نام‌نویسی این عشایر برای مبارزه با بویراحمدی‌ها بود که شخصا توسط سردار اسعد هدایت و رهبری می‌شد».

شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران
INFORMATION DEPT.
ANGLO-IRANIAN OIL C. L^{td}

۵۰ گلوله برای یک مدرسه

«محمد بهمن بیگی» مسؤول آموزش عشایر و دلسوز فرهنگی کشور بود که در برهه زمانی بمباران هوایی ایل بویراحمد در سال ۴۲ تلاش می‌کرد فرماندهان نظامی را مجاب کند خلبان‌های ارتش را از حمله به چادرهای مدارس ابتدایی باز دارند. او در خاطرات خود به نام «اگر قره‌قاج نبود»، می‌نویسد: «در یکی از سفرهایم از راه یاسوج و سپیدار خطوط آتش را پشت سر نهادم و خودم را به چادرهای غلامحسین سیاهپور، کدخدای مشهور و سرکش طایفه جلیل رساندم. طایفه‌ای که بیش از همه گرفتار حریق جنگ شده بود. در همین طایفه بود که گلوله‌هایی را که بر چادر یکی از دبستان‌ها به آموزگاری جوانی به نام فرخ فروریخته بود شمردم و با خود به شهر آوردم. شمارشان به ۵۰ می‌رسید».

سکوت مطبوعات و رسانه‌ها

سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی (نفر وسط)

سرهنگ «غلامرضا مصور رحمانی» از نظامیان عصر پهلوی در جلد سوم کتاب خاطراتش به نام «کهنه‌سرباز»، درباره جنایت سپهبد «آریانا» در سال ۴۲ در حمله هوایی به عشایر بویراحمد و کشتار غیرجنگجویانی که غالبا از زنان و کودکان بودند، چنین می‌نویسد: «کار [آریانا] منحصر به این بود که تعدادی هواپیما را مامور کند، زن و بچه و حشم بویراحمدی‌ها را زیر بمب هواپیما قلع و قمع کنند. وی این عمل شنیع و غیرانسانی ... را با عده‌ای زن و بچه آنقدر ادامه داد که برای مردان رزمنده آنها چاره‌ای جز تسلیم نماند... جالب است در مطبوعات ایران در آن موقع کوچک‌ترین اعتراضی به این عمل قبیح نشد و حتی انجمن حمایت از حیوانات هم برای دلسوزی جهت گوسفندان قطعه قطعه شده یک قلم روی کاغذ نگذاشت».

حتی اجازه دفن هم نمی‌دهم!

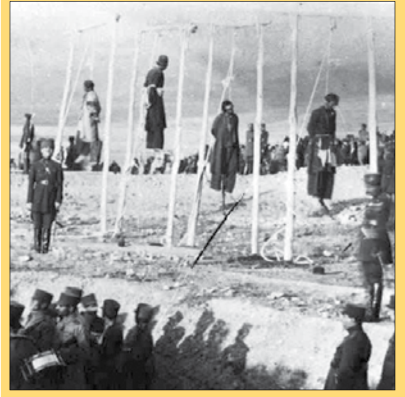

«سپهبد کریم ورهرام» نخستین کسی است که ماموریت سرکوب عشایر فارس را از سوی شاه در دی‌ماه ۴۱ برعهده گرفت. او که تا اسفندماه همان سال منکر هرگونه اتفاق و قیامی در منطقه فارس و جنوب می‌شد، شروع جنایت خود در این منطقه را به گزارش «کیهان/ ۲۲ اسفند ۱۳۴۱»، اینگونه به عشایر اعلام می‌کند: «تا ۲۴ ساعت دیگر کلیه اشرار یا در بمباران نابود یا در شیراز به دار آویخته می‌شوند. حتی اجازه نمی‌دهم اجساد اشرار در شیراز دفن شود. از اینکه عده‌ای بی‌گناه در این بمباران از بین می‌روند متاثرم ولی چاره دیگری نیست».

با زبان روزه اعدام شد

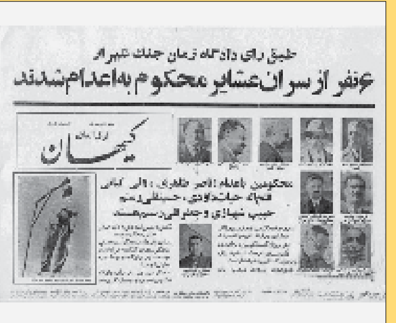

طبق رای دادگاه زمان جنگ شیراز

۶نفر از سران عشایر محکوم به اعدام شدند

کیهان

«ملاغلامحسین سیاهپور» فرمانده جنگجویان عشایر در نبرد گجستان در ابتدای قیام، برخلاف باقی سران قبایل و عشایر حاضر به قسم خوردن برای حضور در نبرد نشد اما کسی بود که تا آخرین لحظه بر عهد خود باقی ماند. طبق اسناد ساواک، او نماز و روزه‌اش را حتی در زندان انجام می‌داد و در ماه مبارک رمضان سال۴۳ و با زبان روزه اعدام شد. علاوه بر همه نکاتی که درباره مبارزات سیاسی ملاغلامحسین با رژیم شاه گفته شده، او فردی بود که به‌رغم زندگی در مناطق عشایری، توجه زیادی به تحصیل کودکان این مناطق داشت به طوری که نخستین‌بار از «محمد بهمن بیگی» مسؤول آموزش عشایر کشور درخواست معلم برای کودکان و نوجوانان ایل بویراحمد کرد.

به خاطر حفظ عمامه یادگار جدتان

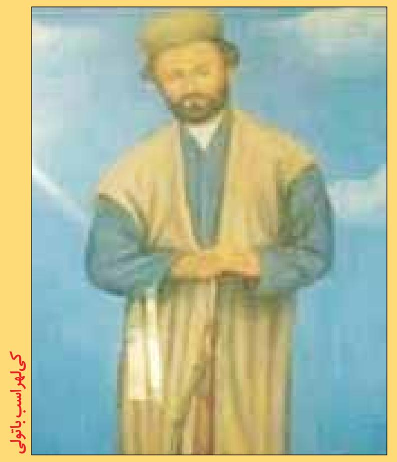

کی‌لهراسب باتولی

قبل از آغاز نبرد در تنگ تامرادی، عده‌ای از روحانیون مقیم اردکان به دنبال واسطه‌گری بین «کی لهراسب باتولی» فرمانده جنگجویان مبارز عشایری و دربار رضاخان بودند اما به نقل از «سرهنگ فولادوند» در کتاب «گوشه‌ای از تاریخ ژاندارمری ایران» چاپ «مهنامه ژاندارمری»، کی لهراسب در پاسخ به آنها درباره هدفش از قیام گفت: «ما اسلحه دست گرفتیم تا عمامه یادگار جدتان را از شما نگیرند و کلاه پهلوی سرتان بگذارند و آن وقت مجبور شوید گدایی کنید».

سیاست‌های رضاخان وحشیانه بود

«ویلیام داگلاس» قاضی مشهور دیوان عالی آمریکا که در دهه ۲۰ شمسی از ایران و مناطق عشایری بازدید کرده است، در کتاب خاطراتش به نام «کوه گیلویه و ایلات آن»، درباره سیاست‌های رضاخان در قبال عشایر می‌نویسد: «هر چه در رابطه با اسکان عشایر مطرح شود، چه خوب و چه بد، فقط یک مساله بسیار مهم را نباید از نظر دور داشت که نحوه اجرای این برنامه به وسیله ارتش رضاشاه بسیار وحشیانه بود». همچنین او نیز درباره نحوه برخورد نیروهای دولتی با مردم عشایر چنین نگاشته است: « سروان رضاخان تعدادی توله‌سگ اصیل داشت که بر حسب تصادف مادر آنها مرده بود. سروان هر روز صبح سربازانی را به ده می‌فرستاد تا به زور مقدار ۲ لیتر شیر مادر برای توله سگ‌های خود جمع کند. گفتنی است، جناب سروان شیر گاو یا بز را برای تغذیه توله سگ‌های خود قبول نمی‌کرد و دستور داده بود سربازان فقط شیر مادر جمع‌آوری کنند...».

صفحه‌ای سیاه در تاریخ پهلوی

«گاوین همبلی» استاد سابق دانشگاه تگزاس دالاس آمریکا، سیاست‌های پهلوی نسبت به مردم کوچ‌نشین و ظلم و ستم او را در کتاب «خودکامگی پهلوی، رضاشاه» چنین توصیف می‌کند: «در تاریخ حکومت پهلوی در ایران به سختی می‌توان صفحه‌ای سیاه‌تر از تعقیب و آزار عشایر توسط مزدوران جیره‌خوار رضاشاه یافت». همچنین او درباره حمایت‌های کشورهای غربی از حکومت پهلوی که رضاخان عامل سرسپرده و تابع محض آنان بود، می‌نویسد: «صاحبنظران غربی عموما به تحسین از اصلاحات رضاشاه پرداخته و تیره‌روزی‌هایی را که او برای عشایر به ارمغان آورد نادیده گرفته‌اند».

رنج عشایر از پهلوی

«ایوانف» پژوهشگر روس، سیاست یکجانشینی رضاخان برای عشایر را در کتاب «عشایر جنوب فارس» چنین تحلیل می‌کند: «در سال‌های حکومت رضاشاه برای تمام عشایر کوچنده و از جمله قشقایی‌ها دوره بسیار بد و ناگواری بود. در آن سال‌ها مقامات در رابطه با عشایر سیاست مرتجعانه‌ای اعمال می‌داشتند و با زور و فشار آنان را تخته قاپو کرده که منجر به هلاکت دسته‌جمعی دام، بیماری و مرگ و میر فراوان در میان کوچ‌نشینان شد». همچنین او نتیجه چنین سیاستی را اینگونه بیان می‌کند: «... تمام اینها منجر به فقر و نابودی قشقایی‌ها و کاهش جمعیت‌شان شد و بسیاری از خانواده‌ها برای استخراج نفت شرکت ایران- انگلیس به خوزستان رفتند و بقیه راهی کار در جاده شدند...».